

نگاهی به خشونت ساختاری در افغانستان

مهدی نظری*

چکیده

مفهوم خشونت ساختاری دو دهه بعد از جنگ جهانی دوم توسط «جان گالتونگ» در مجله تحقیقاتی صلح تحت عنوان «خشونت، صلح و تحقیق پیرامون صلح» توضیح داده شد. به باور گالتونگ، خشونت تنها به قضیه آسیب رساندن و صدمه زدن جسمانی دلالت نمی‌کند؛ بلکه ممکن است در قالب ساختارهای گوناگون نیز بر انسان‌ها تحمیل شود. خشونت ساختاری دارای ابعاد گسترده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت؛ اما باید بدانیم که در جنگ و یا عملیات نیروهای نظامی، مستندسازی تأثیرات مستقیم خشونت ساختاری بسیار مشکل به نظر می‌رسد؛ بنابراین، در این مقاله تلاش خواهد شد تا جنبه‌های مختلف آن را که در افغانستان نیز بسیار معمول است، به بحث بگیریم. خشونت ساختاری در ابعاد بسیار گسترده در افغانستان وجود دارد و پیامدهای آن نابرابری، عقب‌ماندگی، فقر، خشونت، سرخوردگی اجتماعی، فاجعه انسانی و سرکوب بوده و منجر به بی‌ثباتی شده است. برای محور خشونت ساختاری، مساوات، ایجاد شرایط عادلانه زندگی برای همه در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و برخورد عادلانه حکومت مبنی بر ارزش‌های شهروندی با تمام مردم افغانستان به عنوان راه‌کار حل بحران کشور پیشنهاد می‌شود.

واژگان کلیدی: خشونت، صلح، منازعه، ساختار، افغانستان.

* فعال صلح (نستیتوت صلح ایالات متحده آمریکا).

۱. طرح مسئله

افغانستان کشوری است که سال‌ها در آتش جنگ می‌سوزد و هنوز نتوانسته راه‌حل مناسب برای بیرون‌رفت از این معضل پیدا کند. سیاست‌مداران در دهه‌های متمادی، ایدئولوژی و نظام‌های گوناگون را برای مدیریت و رهبری این سرزمین مورد آزمون قرار داده‌اند؛ اما نتیجه قابل قبول و ملموس که تغییرات مثبت ایجاد کند، در پی نداشته است. چرا در افغانستان میزان خشونت بالا است و کشور نتوانسته به صلح دوامدار دست یافته و از خشونت و انسان‌کشی رهایی یابد؟ مشکل اصلی افغانستان، خشونت ساختاری است که در تار و پود کشور ریشه دوانده است و مانع تحقق آرمان‌های شهروندان و سبب شکل‌گیری عقده‌هایی شده که گروه‌های مختلف آن را در قالب مبارزات مسلحانه و خشونت فیزیکی تبارز داده و بی‌ثباتی را تداوم بخشیده است. خشونت ساختاری و مصادیق آن در کشور چیست؟ تحقیق حاضر متکفل پاسخ به این پرسش است.

فهم خشونت ساختاری، زمینه درک تفاوت‌های موجود و متنوع در مورد نیروهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی را که باعث نابرابری و رنج می‌شود، فراهم و در تجزیه و تحلیل آن ما را کمک می‌کند. هم‌چنان فرصتی را ایجاد می‌کند تا بتوانیم به شکل جدی نقش خشونت ساختاری را در محور تبعیض جنسیتی، نژادپرستی، معلولین، تبعیض علیه سالخوردگان، تبعیض علیه فقرا و غیره که بر مبنای برتری‌طلبی منزوی شده‌اند و تجربه‌ای از زندگی دارند که احساس می‌شود آن‌ها اساساً نابرابراند، بررسی کنیم. بحث خشونت ساختاری ما را در توضیح ابعاد متعدد نابرابری و اغلب اوقات به عنوان نیروی متقاطع که باعث به‌وجود آمدن نابرابری دایمی در سطوح مختلف فردی و گروهی می‌شود، یاری می‌رساند (الیزابت، ۲۰۱۸: ۱).

۲. ثمره تحقیق

موضوع تحقیق «بررسی مصادیق و پیامدهای خشونت ساختار در افغانستان» انتخاب شد. وجود خشونت ساختاری بزرگ‌ترین مانع تحقق صلح و زندگی مسالمت‌آمیز میان افغانها است.

به عقیده نگارنده، هرگاه سیستم دولت‌داری در افغانستان و فهم سیاست‌مداران دچار تغییر و تحول مثبت شوند، مبنای آن را نیازها و عدالت اجتماعی تشکیل دهند، انحصار همه‌چیز از محور منافع شخصی و خانواده خارج شود، به افراد فرصت داده شود که نیازهای اساسی شان را شکوفا سازند، در آن وقت به صورت تدریجی پیشرفت، همزیستی مسالمت‌آمیز، تعادل و تعامل و از همه مهم‌تر صلح

سراسری به معنای واقعی کلمه جایگزین منازعه، جنگ، نابسامانی، بن‌بست سیاسی و اجتماعی خواهد شد. در نتیجه، ایجاد عدالت ساختاری در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی مسیر توسعه را بر روی مردم در عرصه‌های مختلف می‌گشاید.

۳. روش تحقیق

این مقاله با رویکرد تحلیلی - توصیفی و با تلفیقی از روش کتابخانه‌ای، گزارشات علمی و مطالعات موردی انجام شده و در روشی نظریه‌ی جان گالتنگ به تجزیه و تحلیل گرفته شده است.

۴. تعریف مفاهیم

در تحقیق حاضر چند تا مفهوم کلیدی به کار رفته که نیاز به تعریف دقیق دارد. آنان عبارتند از:

۴-۱. خشونت^۱

مشکل است از کنش‌ها، واژه‌ها، نگرش‌ها، ساختارها و یا نظام‌ها که موجب آسیب‌های جسمی، روانی یا محیطی می‌شوند. به عبارت دیگر، خشونت عملی است که مردم را از بارور ساختن استعدادها و بالقوه انسانی‌شان باز می‌دارد (فیشر، سیمون و دیگران، ۱۳۹۱: ۴).

۴-۲. انواع خشونت

خشونت دارای سه نوع است: ۱) خشونت مستقیم؛ ۲) خشونت ساختاری؛ ۳) خشونت فرهنگی. خشونت مستقیم عبارت است از اعمال جسمانی که سبب بروز آسیب عمدی در تمامیت حیات بشری می‌شود. این نوع خشونت سابقه طولانی در حیات بشر دارد و به طور معمول در تمام جنگ‌ها و تنش‌ها وجود دارد.

بنیاد اندیشه

دیگری خشونت ساختاری است که عبارت است از محرومیت انسان‌ها از نیازهای مادی اساسی در زمینه سرپناه، پوشاک، خوراک و آب. محو آزادی‌های انسانی برای انتخاب عقاید و اظهار علنی آن‌ها و همچنین اعمال رفتارها یا قوانین بر ضد هویت انسان و نیازهای غیر مادی وی که برای همبستگی و رابطه با دیگران به آن ضرورت دارد.

قسم سوم خشونت فرهنگی است و آن عبارت است از جنبه‌هایی از فرهنگ نظیر دین، ایدئولوژی، زبان، هنر و حتی علوم هم‌چون فلسفه، منطق و حساب که به‌گونه‌ای در معرض

1. Violence.

بهره‌برداری گروه‌های خاص انسانی قرار می‌گیرد تا خشونت فیزیکی مستقیم یا غیر مستقیم ساختاری را توجیه نماید و به آن مشروعیت ببخشد.

تفاوت و تمایز خشونت ساختاری با مستقیم چیست؟ تمایز و تفاوت بین خشونت مستقیم و خشونت ساختاری شبیه همان تمایز و تفاوت خشونت فیزیکی است. خشونت فیزیکی چیزی است که باعث کاهش اجباری فعالیت و تحرک انسان‌ها می‌شود؛ مانند این‌که یک فرد را زندانی کنید و یا با زنجیر بسته کنید. خشونت فیزیکی به جسم مردم آسیب می‌زند و قابل رؤیت است؛ مانند قتل، ضرب و جرح و دشنام. اما خشونت روانی قابل دید و رؤیت نیست. دروغ، شست‌وشوی مغزی، تعلیم و تربیه غیر صحیح، تهدید و غیره هرگاه در خدمت کاهش توانایی‌های ذهنی افراد به کار گرفته شود، از نوع خشونت روانی به شمار می‌رود (گالتونگ، ۱۹۶۹: ۱۶۹). به بیان دیگر، هر عمل عمدی که به شکل جدی به فرد ثانی با استفاده از اجبار، تهدید و یا زورگویی آسیب روانی برساند، خشونت روانی گفته می‌شود (شورای اروپا، ۲۰۱۱: معاهده شماره ۲۱۰).

در این مقاله تلاش می‌شود تا نوع دوم خشونت را که جنبه ساختاری است، مورد بررسی قرار دهد و تأثیرات آن را روی نوع اول نیز بررسی کند.

۳-۴. صلح^۲

بین صلح و خشونت رابطه مستقیم دیده می‌شود؛ زیرا صلح یعنی نبود خشونت. در فرهنگ سیاسی، صلح به معنای حالت آرامش در روابط عادی با کشورهای دیگر و فقدان جنگ در نظام تهدید است. همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط میان کشورها با نظام‌های مختلف به معنای رعایت اصول حق حاکمیت، برابری حقوق، مصونیت، تمامیت ارضی کشورها، عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها و فیصله‌دادن به مسایل بین‌المللی است (واعظ، ۲۰۱۳: ۱).

صلح به مفهوم متعارف و متداول به معنای مبارکه، حسن تفاهم، دوستی، هماهنگی و آرامش است. اما این تعریف تمام شرایط مقدماتی را از جمله آزادی، حقوق بشر، عدالت و استراتژی‌های فعال مانند حل بنیادی منازعه، عدم تشدد، اعمار جامعه و اداره دولت بر مبنای دموکراتیک که جهت استحکام و پایدار ساختن ضروری می‌باشند، دربر نمی‌گیرد (واعظ، ۲۰۱۳: ۱).

1. Council of Europe.

2. Peace.

۴-۴. انواع صلح

صلح از نظر دانشمندان در مراحل مختلف به صلح منفی و مثبت تقسیم‌بندی شده است که در زیر به اختصار صلح منفی و مثبت را به معرفی می‌گیریم.

۴-۵. صلح حداقلی

در ادبیات حقوقی و سیاسی، از آن به نام صلح منفی^۱ نیز یاد شده که اساساً ناظر به نبود و نفی جنگ است و نه سایر اقدامات برانداز صلح. در این مرحله تأکید بر کنترل تشدد و جنگ است نه ریشه‌کن کردن آن. عوامل جنگ و تشدد در مرحله صلح منفی شامل استراتژی و سیاست نیست؛ بلکه هدف این است تا طرفین منازعه را از هم دور نگهدارد. صلح منفی، صلحی حداقلی است و بدون این‌که گام برداشتن در مسیر موانع ماهوی و ساختاری میان انسان‌ها، ملت‌ها، تمدن‌ها و دولت‌ها را تعقیب کند، تنها بر حفظ وضع موجود «نه صلح و نه جنگ» تأکید می‌کند. به عبارت دیگر، پیش‌گیری از وقوع درگیری‌های مسلحانه و خشونت‌های کم‌تر از جنگ را صلح منفی می‌گویند (ببری گنبد، ۲۰۱۳: ۲).

۴-۶. صلح حداکثری

شرایطی است تا بتواند عوامل و ریشه‌های بی‌باوری و بی‌اعتمادی میان جوانب درگیر را که باعث بروز تشدد می‌شود، از میان بردارد. صلح حداکثری یا صلح مثبت^۲ به نظر بسیاری از دانشمندان، نمونه‌ای از مناسبات صلح‌آمیز، همکاری و همگرایی فعال میان گروه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی برای حل سازنده منازعات و احیای ارزش‌های اجتماعی مانند تحمل‌پذیری و شکیبایی به نفع صلح، امنیت، آزادی و دموکراسی است که باهم همکاری می‌کنند که شاخص‌های آن قانون و عدالت، نبود خشونت فرهنگی، نبود خشونت ساختاری، مدیریت منازعه از راه‌های مسالمت‌آمیز و غیره می‌باشند (واعظ، ۲۰۱۳: ۱). به بیان دیگر، برقراری عدالت، توسعه و کرامت انسانی در یک جامعه را صلح مثبت یا صلح حداکثری می‌گویند (ببری گنبد، ۲۰۱۳: ۳).

۴-۷. منازعه^۳

منازعه عبارت است از یک اختلاف نظر شدید که بر مبنای درک ناسازگار و بر محور ضرورت و

1. Negative Peace.
2. Positive Peace.
3. Conflict.

منافع بین افراد، گروه‌ها، جوامع و کشورها به وجود می‌آید (علی‌سون^۱، ۲۰۱۹: ۴۲). در این صورت، منازعه رابطه‌ای است بین دو یا بیش‌تر از دو طرف (افراد یا گروه‌ها) که اهداف ناسازگار با هم دارند یا فکر می‌کنند که اهدافشان باهم ناسازگارند (فیشر و دیگران، ۱۳۹۱: ۴).

۴-۸. ساختار^۲

تنظیمات روابط میان بخش‌های مختلف و عناصر پیچیده را ساختار می‌گویند (لغت‌نامه آکسفورد^۳).

۴-۹. افغانستان^۴

افغانستان سرزمین کوهستانی و محصور در خشکی است که در قلب قاره آسیا موقعیت دارد. این سرزمین در نیم‌کره شمالی، نیم‌کره شرقی و در محدوده آسیای میانه واقع شده است. کوه‌ها بیش از نیمی از سرزمین افغانستان را فراگرفته و برای شهرهای کابل، قندهار و هرات ارزش راهبری مهمی ایجاد کرده است. گفته می‌شود افغانستان از نظر طبیعی سرزمین افراط و تفریط است. کوه‌های سر به فلک کشیده، دره‌های ژرف، باران‌های بهاری و تابستان‌های خشک، زمستان‌های بسیار سرد و تابستان‌های گرم، بلندی‌های پوشیده از برف در طول سال و سرزمین‌های پست، خشک و سوزان نشانگر این مسئله است. بعضی‌ها به این باورند که این افراط و تفریط در زندگی اجتماعی افغان‌ها نیز وجود دارد. از نظر سیاسی و امنیتی باید گفت که افغانستان در موقعیت ژئواستراتژیکی مهمی قرار گرفته که آسیای شرقی، آسیای جنوبی، آسیای غربی و آسیای میانه را به هم وصل می‌کند (باکستر^۵، ۱۹۹۷)، به همین علت همواره در محور توجه جهانیان قرار داشته است و به این دلیل ما شاهد لشکرکشی‌ها در ادوار مختلف تاریخ به این سرزمین هستیم و این کشمکش هنوز در افغانستان ادامه دارد. از حمله اسکندر، شاهنشاهی موریان، مسلمانان عرب، چنگیزخان (گریفین^۶، ۲۰۰۲)، دوره پیش از اسلام، دولت یونانی بلخ، سامانیان، صفاریان، غزنویان، غوریان و تیموریان گرفته تا رقابت بین امپراتوری بریتانیا و روسیه در قرن ۱۹^۷، تجاوز اتحاد جماهیر شوروی بر افغانستان در سال ۱۹۷۹ در قالب رقابت‌های جنگ سرد میان شوروی و آمریکا و حمله ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۱، همه مثال‌های عینی

1. Alison.
2. Structure.
3. Oxford Dictionary.
4. Afghanistan.
5. Baxter.
6. Griffin.
7. Western Powers and the Great Game.

این موضوع است و حالا حضور نظامی، سیاسی و اقتصادی ناتو به رهبری آمریکا در افغانستان باعث افزایش نگرانی و تحریک کشورهای منطقه شده که خود منجر به تداوم جنگ در کشور شده است.

۵. چارچوب نظری

برای یافتن پاسخ به پرسش اصلی این تحقیق، نیاز به چارچوب تئوریک داشتیم که به نظر می‌رسد «نظریه خشونت ساختاری یوهان گالتونگ» بتواند بحث خشونت ساختاری را در افغانستان تبیین نماید؛ بنابراین، چارچوب نظری این تحقیق، دیدگاه گالتونگ می‌باشد.

گالتونگ نزدیک به چهار دهه قبل با تأثیرپذیری از اندیشه‌های مهاتما گاندی، مسئله خشونت را در ابعاد مختلف تحقیق نمود. از دید او، خشونت علت تفاوت میان ظرفیت و واقعیت می‌باشد، بین چه چیزی می‌تواند باشد و چه چیزی است. خشونت آن است که فاصله بین ظرفیت و واقعیت را گسترش دهد. در کل خشونت موجب محرومیت انسان از دسترسی به نیازهای اساسی اش می‌شود. نیازهای اساسی عبارتند از: بقا، رفاه، هویت و آزادی.

بنابراین، اگر یک شخص در قرن ۱۸ توسط بیماری تبرکلوس جان خود را از دست داده باشد، بسیار مشکل است که این مسئله را خشونت تصور کنیم؛ چون در آن زمان غیر قابل انکار بوده است؛ اما اگر یک فرد در زمان فعلی علی‌رغم موجودیت تمام منابع طبی در جهان، جان خود را از دست بدهد، آن را خشونت می‌دانیم و خشونت مطابق تعریف ما در وضعیت دوم موجود است (جان گالتونگ، ۱۹۶۹: ۱۶۸).

به نظر او، بین واژه «صلح» و «خشونت» ارتباط وجود دارد؛ به گونه‌ای که صلح به معنای «فقدان خشونت» تلقی شده است. خشونت ساختاری به شکل گسترده آسیب‌هایی را بر مردم در ابعاد اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نهادی تحمیل می‌کند. این وضعیت در تمام کشورهای جهان قابل مشاهده است. به باور گالتونگ، ماهیت تقسیم غیر عادلانه منابع، ریشه در تقسیم نابرابر قدرت دارد. از دید او، خشونت ساختاری کارکرد غیر مستقیم دارد که به ندرت قابل تشخیص است و در مناسبات کنش، رفتار و عملکرد که از طریق قانون، دیپلماسی و راه‌های دیگر سامان‌دهی می‌شود، جنبه اجرایی به خود می‌گیرد. این بخش از خشونت خیلی دارای اهمیت است که از آن به خشونت ساختاری تعبیر می‌شود.

خشونت ساختاری، چارچوبی است که در آن توزیع منابع، درآمدها، فرصت‌های تحصیلی، خدمات

صحی به همین منوال در یک منطقه خاص و برای گروه خاص و غیره موارد، به شکل سازمان یافته و نامتوازن تقسیم می شود. در همه موارد قدرت نقش تعیین کننده در توزیع نامتوازن منابع دارد. روند به گونه ای است که در ادامه وضعیت بیش تر تشدید می شود؛ چون وقتی درآمد یک فرد پایین بود، خود به خود دسترسی او به تحصیلات، خدمات صحی و همین طور قدرت کاهش پیدا می کند که اغلب این مسئله به دلیل همبستگی شدید در ابعاد مختلف با همدیگر در یک ساختار اجتماعی گره می خورد.

۶. ساختار و فرد

وقتی گالتونگ از خشونت ساختاری استفاده می کند. می خواهد خشونت فردی را از موضوع بحث خودش خارج بسازد؛ زیرا خشونت فردی بیش تر در حوزه خشونت مستقیم و مشاهده پذیر دسته بندی می شود. اگر در خشونت، پیوند واضح بین فاعل و مفعول موجود باشد و خشونت از نوعی آشکار و قابل دید باشد، این نوع خشونت فردی و شخصی است. افرادی خشونت را مرتکب می شوند و به صورت مجسم و شفاهی قابل دید و بیان است؛ چون عناصر آن (فاعل، فعل، بزه دیده) قابل شناسایی اند. وقتی یک فرد زن خود را بزند، این عمل یک نمونه واضح از خشونت فردی و یا شخصی است. فعل ضرب، فاعل عمل و هم چنین مضروب قابل دیدن است.

اما عناصر خشونت ساختاری چنین نیست؛ به عنوان مثال: اگر یک میلیون مرد، یک میلیون زن را در جهل نگهدارند، با آن که فرصت تحصیل برای مردان فراهم است و از زنان دریغ می کنند، این یک نمونه از خشونت ساختاری است. خشونت ساختاری در معنای دیگر به مفهوم نابرابری اجتماعی نیز تفسیر شده است (گالتونگ، ۱۹۶۹: ۱۷۱). در خشونت فردی، عمل خشونت به گونه ای انجام شده که عمدی و قابل دید بوده است؛ اما خشونت ساختاری چنین چیزی نیست که در آن زبانها را مشاهده کنیم. در حقیقت چیزی که باعث فقر، ناتوانی جسمی و روانی، نبود خدمات و غیره شود، از مواردی خشونت ساختاری به شمار می رود که اکثراً و بلافاصله از دید ما پنهان می ماند و یا هم ممکن است ما از برجسته ساختن آن انکار کنیم (سلویج چل، ۱۳۹۱: ۹-۱۰).

به بیان دیگر، خشونت ساختاری عبارت از یک روند کنشی پیچیده اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که در چارچوب نظم جامعه شکل می گیرد و نتایج آن نابرابری و یا استثمار گروه های خاصی از مردم است؛ چیزی که فرصت های زندگی نابرابر را برای گروه های خاص ایجاد می کند. نابرابری خودش تجلی نابرابر دینامیک قدرت است که به صورت نهادی در ساختار اجتماعی به وجود می آید. ساختارها خود نیز خشی نیستند و می توانند به عنوان یک الگوی اجتماعی و عمل جمعی شناخته شوند که در یک روند متداوم به دست آمده باشند. تقویت و حفظ خشونت ساختاری به وسیله پذیرش

سنت‌ها و هنجارهای اجتماعی میان دو نسل مانند روند اجتماعی ساختن جنسیت طفل توسط والدین یا اقا ربش، ممکن می‌شود. همان‌طوری که قبلاً ذکر شد، خشونت ساختاری به آسانی قابل مشاهده نیست؛ چون توسط نهادهای دولتی و خصوصی تبدیل می‌شود به تجربه دایمی و هنجار اجتماعی؛ چیزی که اندازه‌کردن و شناخت این پدیده را مشکل می‌سازد (یونیسف^۱، ۲۰۱۸: ۱۰).

فهم خشونت ساختاری زمانی ممکن می‌شود که آن را در یک مقیاس بزرگ ساختار اجتماعی با تفاوت‌های دسترسی به قدرت، امتیازات، ثروت، تحصیلات و خدمات صحتی به صورت ناعادلانه و نابرابر به بررسی بگیریم. این می‌تواند در هر زمان و در هر جامعه‌ای پدید آید؛ اگر نهادها و برنامه‌ها به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شوند که باعث موانع و منجر به دسترسی غیر عادلانه به کالا و خدمات برای یک بخش مشخص جامعه شود، نه برای همه؛ بنابراین، خشونت ساختاری در زندگی روزانه موجب می‌شود تا بخشی از مردم با کمبود مواد غذایی مورد نیاز، مسکن، بهداشت و سلامتی، شرایط مساعد کار، تعلیم و تربیت، امنیت اقتصادی، لباس و روابط فامیلی دچار شوند (یونیسف، ۲۰۱۸: ۱۱). خشونت ساختاری با جریان‌های نظام‌مندی مرتبط است که طی آن ساختارها یا نهادهای خاص اجتماعی مانع از آن می‌شوند تا افراد استعدادها و قابلیت‌های بالقوه خویش را به طور کامل شکوفا سازند که از خودبیگانگی، استعمار، استضعاف و استثمار از مفاهیم کلیدی آن هستند (جاوید، ۱۳۹۸: ۵).

۷. تحلیل مصادیق خشونت ساختاری در افغانستان

با بررسی نظریه خشونت ساختاری یوهان گالتونگ و با الهام‌گیری از جامعه‌شناسی «جنگ» گاستون بوتول و تجزیه و تحلیل گذشته تاریخی افغانستان، به این مسئله پی می‌بریم که خشونت ساختاری در ابعاد بسیار گسترده در افغانستان موجود بوده است. برای تحلیل مصادیق خشونت ساختاری بحث را در چند محور اساسی که ابعاد آن را تشکیل می‌دهد، ادامه می‌دهیم.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

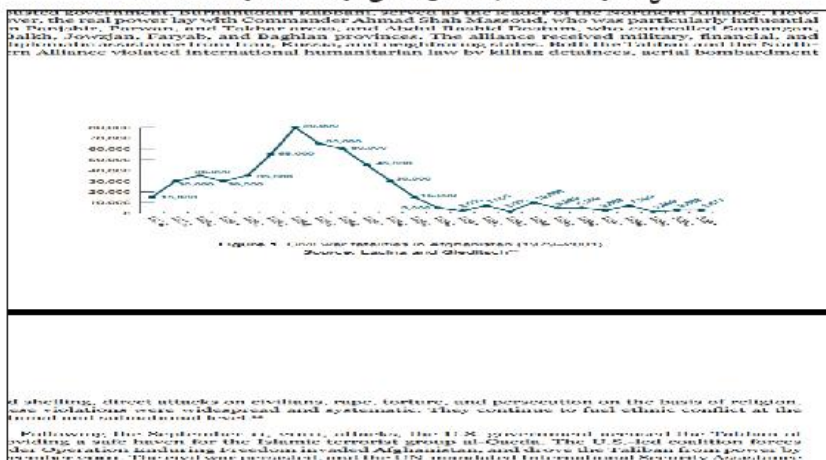
۷-۱. مرگ و فنا

یکی از نیازهای اساسی انسان، بقا و دوامداری نسل در جغرافیا و سرزمینی است که در آن زندگی می‌کند. منتها خشونت مستقیم و فردی در قدم اول و خشونت ساختاری در قدم دوم در افغانستان، در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی وجود داشته، عامل تهدید و فتنای انسان‌ها در جغرافیای افغانستان در بیش از چهار دهه گذشته شده است. خشونت‌های مستقیم با جنگ مجاهدین علیه حکومت کمونیستی وابسته به اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۷۸-۱۹۹۲)، جنگ داخلی و گروهی

1. United Nations Children Fund (UNICEF).

میان مجاهدین (۱۹۹۲-۱۹۹۶) و جنگ علیه طالبان و تسلط این گروه در اکثر مناطق کشور (۱۹۹۶-۲۰۰۱)، موجب فنا و مرگ بیش از دو میلیون کشته از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱ شده است.

شکل شماره ۱- تلفات جنگهای داخلی در افغانستان از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۱



of shooting, direct attacks on civilians, rape, torture, and persecution on the basis of religion, race, political views, ideological and linguistic. They continue to fuel ethnic conflict at the local and national levels.

Following the September 11 attacks, the US-led international coalition that invaded and overthrew the Taliban regime in 2001 has been the subject of intense debate. The coalition's operations have been criticized for civilian deaths, destruction of infrastructure, and human rights abuses. The coalition's presence in Afghanistan has also been linked to the rise of the Taliban and other militant groups.

شکل شماره ۲- آمار تلفات غیر نظامیان در افغانستان بین سالهای ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۹



International Commission of Civilian Casualties in Armed Conflict Quarterly Report

The International Commission of Civilian Casualties (IC3) is a non-governmental organization that tracks and reports on civilian deaths in armed conflict. The IC3's reports are based on information from a wide range of sources, including news reports, human rights organizations, and government officials. The IC3's reports provide a valuable source of information on the impact of armed conflict on civilians.

بنیاد آندیشه
تاسیس ۱۳۹۱

شاید کسی پرسد که کشور چگونه به این وضعیت گرفتار شد؟ باید کمی به عقب برگردیم که در سال ۱۹۷۳ کودتایی به رهبری محمدداود خان در افغانستان به وقوع پیوست که منجر به ختم نظام شاهی در افغانستان شد. کشور به تدریج به سوی سوسیالیسم که متأثر از اتحاد جماهیر شوروی بود، حرکت کرد. تعادلی که در گذشته در سیاست خارجی کشور موجود بود، به نفع بلوک شرق چریبید و توازن در داخل و خارج از کشور به هم ریخت. داود خان دست به اصلاحاتی در عرصه‌های مختلف زد: پالیسی ضد پاکستانی و حمایت از بلوچ‌ها را در پیش گرفت و گروه‌های مسلح را در جنگ چریکی

علیه پاکستان بسیج نمود. در مقابل، حکومت پاکستان با همکاری سازمان اطلاعاتی این کشور (ISI)^۱ سیاست حمایت و آموزش جوانان ستیزه‌جوی مذهبی را به منظور جنگ‌های نیابتی در افغانستان روی دست گرفت. گروه‌های مختلف مثل حزب اسلامی یونس خالص، حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی و ده‌ها حزب و سازمان دیگر را تعلیمات نظامی داده و از آنان حمایت کرد. در سال ۱۹۷۷، داود خان از اتحاد جماهیر شوروی فاصله گرفت و روابط خود را با کشورهای اسلامی و ایالات متحده آمریکا گسترش داد. در همین سال، حزب دموکراتیک خلق افغانستان علیه داود خان کودتا کرد و این کودتا در هفتم تور ۱۳۵۷ به پیروزی رسید و حکومت داود خان در ۱۹۷۸ با «انقلاب کمونیستی» سرنگون شد که در آن داود خان به همراه ۳۰ نفر از اعضای فامیلش تیرباران شد. حزب دموکراتیک خلق افغانستان اصلاحات ارضی و فرهنگی افراطی را در مرحله اجرا گذاشت که در آن از آپریل ۱۹۷۸ تا تجاوز شوروی در دسامبر ۱۹۷۹، ۲۷۰۰۰ نفر مخالفین اعدام شدند که اکثرشان عالمان دینی و بزرگان روستایی مخالف برنامه اصلاحاتی حزب بودند (رابرت^۲، ۱۹۹۰: ۱۱۵).

اتحاد جماهیر شوروی به کمک دولت کابل آمده و این اقدام شوروی در مجامع بین‌المللی به نام تجاوز به خاک افغانستان محکوم شد. تجاوز شوروی بر افغانستان، اصلاحات افراطی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رقابت‌های جنگ سرد باعث شد تا مجاهدین مخالف نظام مورد حمایت شوروی در افغانستان، گسترش و از پشتیبانی همه‌جانبه عربستان سعودی، پاکستان، چین، انگلیس و ایالات متحده آمریکا برخوردار شوند. پاکستان، همسایه جنوبی افغانستان، به میدان آموزش نظامی افغان‌ها و جنگجویان خارجی تبدیل شد. استخدام جنگجویان پاکستانی توسط ISI استخدام سربازان خارجی و فرستادن کمک به مجاهدین همه در کنار هم باعث افزایش مصارف جنگی اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان شد و در ۵ سال اول اکثر مناطق کشور از کنترل دولت و متحدان اتحاد جماهیر شوروی خارج شد. در نهایت، پلان خروج نیروهای شوروی از افغانستان بعد از توافق ژنو^۳ در ۱۹۸۸ عملی شد. در جریان خروج نیروهای شوروی از افغانستان در ۱۹۸۹ بیش‌تر از یک میلیون از شهروندان افغانستان و نیروهای روسی کشته شدند (بی‌بی‌کی، ۲۰۰۹).

حکومت تحت حمایت اتحاد جماهیر شوروی، به رهبری داکتر نجیب، با تسخیر کابل توسط مجاهدین در ۱۹۹۲ سقوط کرد. نیرو گرفتن شبکه‌هایی از گروه‌گرایی سیاسی، فرهنگ سیاسی ارتجاعی و واپس‌گرا و تغییرات ناگهانی در ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، بنیادهایی بودند برای ناامنی، خشونت و

1. Inter-Services Intelligence.

2. Robert.

3. Geneva.

افراط‌گرایی دینی در افغانستان که تا زمانی کنونی ما متأثر از آن هستیم بر اساس توافق‌نامه پشاور در ۱۹۹۲، قدرت سیاسی به نحوی تقسیم شد و برهان‌الدین ربانی، رهبر حزب جمعیت اسلامی، رهبری حکومت را به دست گرفت. حکومت اسلامی که تعداد زیادی از شهروندان خواهان آن بودند، تشکیل شد؛ اما آتش جنگ فروکش نکرد. این بار جنگ میان مجاهدین اسلام‌گرا و کمونیست‌ها نه، بلکه میان حکومت اسلامی برهان‌الدین ربانی و گروه‌های مخالف آن از جمله حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار و طالبان ادامه یافت. در مجموع، تحولات سیاسی در افغانستان پیامد مرگ میلیون‌ها نفر را به دنبال داشته است.

۷-۲. محرومیت

بعد دیگر خشونت ساختاری، محرومیت واقعی و روانی اکثریت مردم افغانستان بوده است. میلیون‌ها انسان در این سرزمین از رفع احتیاجات اولیه‌شان محروم شده‌اند. نیاز به سرپناه، خانه و داشتن امکانات اولیه برای تغذیه و رفع نیازهای جسمی و روحی، جزء اصول اولیه زندگی بشری است؛ اما در افغانستان مسئله برعکس بوده است.

۷-۲-۱. بی‌سرپناهی و آوارگی

به خاطر دهه‌ها جنگ و منازعه، افغانستان شکننده‌ترین و بی‌ثبات‌ترین کشور در منطقه جنوب آسیا و آسیای مرکزی به شمار می‌رود. این کشور بزرگ‌ترین جمعیت آواره را در میان کشورهای آسیای مرکزی دارا است و بعد از سوریه، بزرگ‌ترین جمعیت مهاجر را در جهان به خود اختصاص داده است. بر اساس برآوردهای سازمان‌های بین‌المللی، نزدیک به یک و نیم میلیون نفر در این سال‌ها در داخل و بیش از ۵ میلیون نفر در بیرون از افغانستان آواره و بی‌سرپناه شده‌اند.

۷-۲-۲. فقر و ناداری

فقر اکثراً بر مبنای درآمد و مصرف فردی تعریف می‌شود. برای مثال: بانک جهانی خط فقر^۱ را در سطح جهانی بر اساس سطح مصرف هر فرد در هر روز را تقریباً ۱/۲۵ دلار آمریکایی تعیین کرده است. در این فرضیه مصرف، مقدار حداقلی برای یک شخص در نظر گرفته شده است تا بتواند نیازهای جسمی خود را برآورده سازد. اگر درآمد فرد کم‌تر از مقدار ذکر شده، شود، او در فقر مطلق به سر می‌برد. باید علاوه نمود که خط فقر بر مبنای توان خرید افراد مورد سنجش قرار می‌گیرد؛ اما در افغانستان بر اساس گزارش‌ها بیش‌تر از نیمی از جمعیت این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

1. Poverty line.

اداره مرکزی احصائیه افغانستان می گوید: بیش از ۵۴ درصد مردم افغانستان در سال ۱۳۹۵ زیر خط فقر قرار داشته که در مقایسه با سال قبلی آن، ۱۶ درصد افزایش را نشان می دهد. بر اساس ارزیابی ها، بیش تر از نصف جمعیت افغانستان ماهیانه کم تر از دوهزار و ۶۰۰ افغانی (کم تر از ۳۰ دلار) درآمد دارند. میزان بیکاری هم در افغانستان به ۲۴ درصد افزایش یافته است و سازمان ملل گزارش داده است که سیزده میلیون نفر در افغانستان امنیت غذایی ندارند. بر مبنای گفته های مقامات افغانستان، شمار افرادی که امنیت غذایی ندارند، به ۴۴ درصد افزایش یافته است. وضعیت به حدی ناگوار است که اکثر مردم برای زنده ماندن تلاش می کنند نه زندگی کردن. از میان جمعیت روستایی افغانستان، ۳۴ درصد و از میان جمعیت شهری، ۳۹ درصد مردم بیکار هستند. ۷۰ درصد از جمعیت شهری این کشور در مناطق فقیرنشین زندگی می کنند و ۴۴ درصد در خانه هایی زندگی می کنند که در یک اتاق بیش تر از سه نفر هستند (بی بی سی، ۲۰۱۸).

فقر و ناداری در ذات خودش خشونت نیست؛ بلکه آنچه که مسئله فقر را از پیامدها و از مصادیق خشونت ساز در افغانستان تبدیل کرده، توزیع نابرابر امکانات و فرصت های اقتصادی است؛ زیرا افغانستان در دو دهه اخیر شاهد سرازیر شدن میلیاردها دالر کمک به افغانستان بود. چرا وضعیت زندگی مردم در این سرزمین تغییر نکرد؟ این پول ها کجا شد و چرا باعث رشد اقتصادی و کاهش فقر نشد؟ چرا نظارت و حمایت ایالات متحده آمریکا نقش مهمی در بازسازی سریع و هم چنین امنیت و ثبات سیاسی آلمان پس از جنگ جهانی دوم باز کرد؛ اما در افغانستان چنین نشد؟ طبق قراردادهای صلح که بعد از جنگ جهانی دوم بین آلمان و دیگر کشورها امضا شد، آلمان از داشتن ارتش محروم شده بود؛ اما قدرت های غربی، به ویژه آمریکا، متعهد به تأمین امنیت این کشور و هم چنین کمک های اقتصادی برای بازسازی آلمان شدند. در چنین شرایطی بود که آلمان طی سه دهه پس از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی مستمر و بالایی را تجربه کرد که سالانه حدود ۶ درصد بود. این روند به نحوی پیش رفت که در اواسط دهه ۱۹۷۰، آلمان را به بزرگترین قدرت اقتصادی اروپا تبدیل کرد؛ اما چرا این اتفاق در افغانستان رخ نداد؟ در پاسخ باید گفت که امکانات و فرصت های عمده تنها در اختیار الیت خاصی قرار گرفت که سردهسته این الیت ها، رهبران گروه های جهادی و تکنوکرات های برگشته از غرب بودند. افراد فقط از طریق پیوندهای زبانی و قومی و مذهبی می توانستند از این فرصت ها بهره ببرند. وزارت هایی که بیش ترین قراردادها را می گرفتند، عبارت بودند از وزارت مالیه، احیا و انکشاف دهات، دفاع و داخله. این چهار وزارت در تیول آدم هایی قرار گرفتند که یا برگشته از غرب بودند یا قوماندانان جهادی. قوماندانان جهادی وزارت دفاع و داخله را در اختیار داشتند. مالیه و احیا و انکشاف دهات را تکنوکرات های غربی در اختیار داشتند. این دو گروه تمام درآمدهای مادی کشور را به صورت رانتهی

در کانال‌های شخصی خودشان سرازیر کردند. توده مردم افغانستان از آنها بهره‌ای نبردند.

۷-۲-۳. نابرابری‌های اجتماعی

نابرابری‌های اجتماعی یک مشکل ساختاری است که دارای روابط تنگاتنگ با فقر و منازعات خشونت‌آمیز می‌باشد. هرچند فهم این وابستگی میان نابرابری، فقر و منازعات خشونت‌بار به شکل دقیقش بسیار مغلق است؛ اما متأثر از عوامل سیاسی و اجتماعی می‌باشد. نابرابری نمایانگر تفاوت در درآمد، دسترسی به خدمات صحی، مالکیت زمین، دسترسی به قدرت و مسایل دیگر می‌باشد. نابرابری به عنوان یک مسئله مهم همواره مورد علاقه دانشمندان علوم اجتماعی بوده است. از جمله می‌توان به کارهای فیلسوف جان راولز^۱ اشاره کرد. او در تئوری برابری خود، استدلال می‌کند که انسان‌ها قادرند تا اصول برابری را از آن سوی پرده ناآگاهی به وجود آورند که در آن هیچ‌کس نتواند موقعیت خود را در جامعه، طبقه و جایگاه اجتماعی، سرنوشت خود را در توزیع دارایی‌های طبیعی و توانایی، شایستگی و نقاط قوت خود را بفهمد و اکثر آنها تمایل دارند چنین جامعه را انتخاب کنند که در آن همه باهم برابر باشند و موقعیتی را اتخاذ کنند که در آن جایگاه فقیرترین افراد را به حداکثر برساند. راولز در ادامه می‌گوید: ساختار و سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی باید به گونه‌ای تنظیم شود که در آن بیش‌ترین مزیت به سود کم‌اهمیت‌ترین عضو جامعه تمام شود، دفاتر و موقعیت‌ها باید به روی همه تحت شرایط منصفانه برابری فرصت‌ها باز باشند.

راولز با ساختن این قاعده، بنای یک استدلال فلسفی را برای کاهش نابرابری اجتماعی به وجود آورد (ویلوت،^۲ ۲۰۱۲: ۲۵). از طرف دیگر، امنیت در یک کشور ارتباط مستقیم به سه فضا دارد که امکان یا عدم تحققش وجود دارد: اول، فضای داشته (شرایط، موقعیت، شأن و منزلت اجتماعی که هر فرد از آنها برخوردار است)؛ دوم، فضای خواسته (آرزوها، امیال و انتظارات که فرد امید دارد به آنها دست یابد) و سوم، حد فاصل و شکاف میان این دو فضا. مطالعات امنیتی انتقادی، فاصله میان انتظارات فرد و آنچه در حال حاضر از آن برخوردار است را فضای امنیتی جامعه تعریف می‌کند و بیان می‌دارد که میزان امید یا ناامیدی در دست‌یابی به انتظارات و توقعات، ضریب امنیت و ناامنی را مشخص می‌کند. به هر اندازه که ناامیدی در دست‌یابی به انتظارات و توقعات زیاد باشد، میزان خشونت و ناامنی نیز در یک جامعه افزایش می‌یابد و برعکس قضیه، اگر میزان امید در دست‌یابی به انتظارات و توقعات در میان شهروندان یک کشور زیاد باشد، امنیت در یک جامعه برقرار و زمینه اغتشاش، شورش و جنگ نیز در آن جامعه از بین می‌رود (عبداله خانی، ۱۳۸۹).

1. Inequality.

2. Philosopher John Rawls.

3. Chris Willott.

با در نظر داشت مبانی تئوریک نابرابری و ارتباط آن با امنیت، فقر و منازعات، وضعیت بد اجتماعی جامعه افغانستان نیز واضح می‌شود. اگر امروز شخصی به خاطر ۲ هزار افغانی، مایل و یا کامره عکاسی در سرک‌های کابل کشته می‌شود، این مسئله نه تنها یک امری اتفاقی نیست؛ بلکه ریشه در نابرابری اجتماعی، انحصارگرایی، بی‌کفایتی رهبران و تقسیم نابرابر منابع دارد و به طور مشخص ناشی شده از ساختارهای غیر علانۀ سیاسی و اقتصادی که مردم را از رسیدن به اهدافشان باز داشته است. مشکلات موجود توسط یک حلقه کوچک در قالب خشونت ساختاری بر مردم تحمیل شده است؛ اغتشاش، شورش، منازعه و چندین دهه جنگ نیز در همین چارچوب قابل تحلیل است؛ چیزی که قبلاً به صورت مختصر به آن پرداخته شد. بحث نابرابری تنها شامل چگونگی تقسیم قدرت و منابع میان اقوام ساکن در کشور، میان افراد عادی و نخبگان نمی‌شود؛ بلکه دربرگیرنده چگونگی حضور زنان یا نابرابری جنسیتی در یک جامعه نیز می‌شود.

۷-۲-۴. عقده‌های روانی

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که باعث خشونت ساختاری می‌شود، شکل‌گیری عقده‌های روانی در کشور است. با بررسی خصایص روانی جنگ و مطالعه نظریه امنیتی انتقادی، به این نکات پی بردیم: هر عمل که افراد را از رسیدن به یک هدف و رفع نیازهایشان باز دارد. برنامه‌ای که باعث سرخوردگی اجتماعی شود. محرومیت‌های اقتصادی را به بار آورد. احساس جمعی را خلق کند که مجبورند در برابر یک مصیبت عمومی اجتناب‌ناپذیر تسلیم شوند. در افراد عقده شکست را افزایش بدهد. احساس عدم امنیت را گسترش دهد. حس حقارت را در جامعه به وجود آورد. منشأ رفتارهای روانی هر نسل را که از امور اجتماعی و تاریخی نشأت می‌گیرد، دچار مشکل سازد. فقر و نابرابری را تحمیل کند. در آن صورت جامعه‌ای را بدون استثنا با بحران روانی مواجه خواهد کرد. افغانستان نیز دچار چنین وضعیت هست. موارد ذکر شده حاصل خشونت ساختاری می‌باشد که انگیزه ستیزه‌جویی، جنگ و مبارزات مسلحانه را در کشور به وجود آورده است و آن را به بخشی از زندگی روزمره هر افغان تبدیل کرده است. نتیجه‌اش هم ادامه جنگ، بی‌ثباتی و بدبختی فراگیر است که زندگی هر افغان را تبدیل به جهنم کرده؛ بنابراین، منبع همه بحران‌ها، خصوصاً منازعه و جنگ مسایلی‌اند که به تفصیل به آن پرداخته شد و امیدوارم صاحبان قدرت به این مسئله مهم توجه کنند.

۷-۳. آزادی

یکی از ابعاد خشونت ساختاری، نابود شدن آزادی‌های اساسی انسان‌ها است.

۷-۳-۱. مبارزه دوامدار حاکمیت با آزادی

مسئله آزادی یکی از خواسته‌های اساسی بشری افراد است که در چند قرن اخیر در افغانستان مورد تاراج قرار گرفته است. از ابتدای قرن بیستم، آزادی‌های مدنی و عقیدتی با حاکمیت امیران و شاهان افغانستان به شدت دچار مشکل شده است. وقتی به یادداشت‌های کتاب سراج‌التواریخ در مورد آزادی‌های مذهبی مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که بارها حاکمان افغانستان برای نابودی یک مذهب و یک قوم فتوایی را گرفته‌اند. یا آقای غبار در کتاب خودش خاطرات زندانی‌شدنش را در دهمزنگ بیان می‌کند که چگونه هزاران معلم، مولوی و شاعر و روشنفکر به خاطر بیان انتقاد از عملکرد حکومت در زندان انداخته شده بودند.

۷-۳-۲. دامن‌زدن به هرج و مرج و فساد دولتی

مشکلات فراگیر در افغانستان تنها حوزه امنیتی و اقتصادی را شامل نمی‌شود؛ بلکه داستان گسترده‌تر از آن است که ما تصور می‌کنیم. برای مثال: در جریان انتخابات ریاست جمهوری در ۲۰۰۴، ۲۰۰۹، ۲۰۱۴ و انتخابات مجلس نمایندگان در ۲۰۰۵ و ۲۰۱۰، از خشونت‌های گسترده انتخاباتی، تقلب، و فساد گزارش شده است. آمارهایی که توسط ناتو و یونما ارایه شده، نشان می‌دهند که به طور اوسط در روز انتخابات از ۳۰۰ الی ۵۰۰ واقعه خشونت بار رخ داده است. در عین حال، به خاطر اتهامات گسترده تقلب سازمان‌یافته، به شمول انتقال اوراق رأی سفید و تضاد منافع میان بزرگان، کشور شاهد بن‌بست سیاسی بود که با میانجی‌گری جان کیری، وزیر خارجه وقت ایالات متحده آمریکا، حکومت وحدت ملی شکل گرفت. مناقشه انتخاباتی ۲۰۱۴، چالش‌ها فراروی افغانستان جهت گذار به دموکراسی را برجسته کرد (کابورن^۱، ۲۰۱۵: ۲). همین‌طور، فساد در نهادهای انتخاباتی، تقلب سازمان‌یافته و حوزه‌ای ساختن انتخابات ولایت غزنی که واکنش‌های زیادی در پی داشته است، از نمونه‌های دستبرد به آرای مردم به شمار می‌آیند.

بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۲

۷-۴. هویت

۷-۴-۱. نابودی هویت گروه‌های اجتماعی

خشونت ساختاری در افغانستان، گروه‌های قومی را در طول تاریخ معاصر افغانستان دچار بحران هویت کرده است؛ به گونه‌ای که در بسیاری موارد، برخی از هویت‌های قومی نه تنها به رسمیت شناخته نشده که سرکوب نیز شده‌اند. انکار هویت‌های مسکوت‌مانده و هم‌چنین تبعیض‌هایی که علیه

1. Noah Coburn.

هویت‌های قومی، زبانی و مذهبی در افغانستان چنان شایع بوده که حتی در شرایط فعلی برخی از گروه‌های قدرتمند منکر چنین تبعیضی هستند.

موجودیت اقوام و گروه‌های مختلف در جامعه انسانی و همین‌طور در افغانستان یک واقعیت است. نادیده گرفتن یک چنین واقعیتی، غیر منطقی و دامن‌زدن به خشونت ساختاری و ایجاد منازعه در کشور است. در کنار فاکتورهای تاریخی و مسایل دیگر، نادیده گرفتن تفاوت‌های گروه‌های قومی و قبایلی در تحلیل و ارزیابی خشونت‌ها غیر ممکن است. در سرتاسر جهان خصوصیات قبایلی از نظر نسبت خانوادگی به عنوان عامل در ایجاد هویت قومی نقش بازی کرده است که ما هم از آن مستثنا نیستیم. در افغانستان، پنج گروه بزرگ قومی و ده‌ها گروه قومی کوچک دیگر وجود دارد. با آن‌که همه گروه‌های قومی از کثرت نفوس‌شان صحبت می‌کنند؛ اما تشخیص دقیق فیصدی آن به خاطر نبود آمارهای دقیق، مشکل است. گروه‌های بزرگ قومی در افغانستان شامل پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک (به شمول ترکمن) و ایماق می‌شوند. قوم پشتون از چهار طایفه بزرگ تشکیل شده است که شامل درانی، غلزی، غرغشت^۲ و کرلانی^۴ می‌شود و هر کدام متشکل از چندین گروه دیگر می‌باشند که از قرن ۱۸ به این طرف قدرت را در دست داشته است (رابرت هنلی، ۲۰۱۱: ۱۰).

تاجیک‌ها برعکس پشتون‌ها که اکثراً در جنوب و شرق افغانستان ساکن هستند، بیش‌تر در قسمت‌های شمال و غرب افغانستان زندگی می‌کنند. این گروه قومی در دهه سوم قرن ۲۰ (۱۹۲۸-۱۹۲۹) به رهبری حبیب‌الله کلکانی و نیمه دوم قرن ۲۰ (۱۹۹۲-۱۹۹۶) به رهبری برهان‌الدین ربانی، برای مدت مشخص در کشور حکمروایی کرده است.

هزاره‌ها در دامنه کوه‌های هندوکش و در مناطق مرکزی که به هزاره‌جات مشهور است، زندگی می‌کنند. برخلاف تاجیک‌ها و پشتون‌ها، چهره ظاهری هزاره‌ها شباهت زیاد با مغول‌ها دارد. از نظر سلسله‌مراتب قدرت، هزاره‌ها هیچ‌وقت در رأس تصمیم‌گیری‌های کلان کشور به جز دوره صدر اعظمی سلطان‌علی کشتمند و دوره پس از طالبان که معاون ریاست جمهوری هزاره بوده است، قرار نداشته‌اند. آن‌ها بیش‌تر به خاطر تفاوت مذهبی و نژادی قربانی تعصب شده‌اند. از ورود آن‌ها در نهادهای دولتی و فرصت‌های تحصیلی توسط حاکمان پشتون و تاجیک جلوگیری صورت گرفته و در اواخر قرن ۱۹ زمین‌های‌شان نیز تسخیر شده است (رابرت هنلی، ۲۰۱۱: ۱۲).

1. Durrani.
2. Ghilzais.
3. Gurghust.
4. Karlanri.
5. Colonel Robert Hanley.

همین‌طور، اوزبک‌ها و ترکمن‌های افغانستان بیش‌تر در قسمت‌های شمال افغانستان مسکن‌گزین هستند. در نهایت ایماق‌ها هم کوچک‌ترین گروه قومی در میان چهار گروه بزرگ دیگر در قسمت‌های شرق ولایت هرات و غرب مناطق هزاره‌جات زندگی می‌کنند که در قرن ۱۹ توسط سیاست‌های دولت به مناطق شمال افغانستان پراکنده شده‌اند (رابرت هنلی، ۲۰۱۱: ۱۴).

۷-۴-۲. تبعیض و تعصب قومی

قومیت در دهه‌های گذشته یکی از ریشه‌های بروز درگیری‌های خونین افغانستان و عامل اصلی مشکلات در سهم‌گیری هریک از گروه‌ها و چهره‌های سیاسی کشور در کسب جایگاه و کرسی‌های قدرت بوده است. این پدیده در دوره پساطالبان در حال رنگ باختن بود؛ اما به باور تعدادی، در حکومت وحدت ملی به رهبری محمدآشرف غنی، تنش‌های سیاسی و قومی دوباره برجسته شده است. وضعیت طوری است که مشتی از آدم‌های غیر متعهد، به جای تلاش در جهت یکپارچگی مردم افغانستان و شکل‌گیری افغانستان متحد، به تبعیضات دامن زده که عملکرد تبعیض‌آمیز ثواب‌الدین مخکس، معاون پیشین نظارت و ارزیابی اداره امور ریاست جمهوری، یک نمونه آن است. به تاریخ ۲۵ سنبله سال ۱۳۹۶، روزنامه اطلاعات روز در گزارشی، از یک طرح رهنمایی ۱۲ ماده‌ای حاوی محتوای قوم‌گرایانه در اداره امور ریاست جمهوری پرده برداشت که نشان می‌داد افرادی در پی حذف اقوام غیر پشتون از اداره امور هستند و تلاش می‌کنند به جای آن‌ها افرادی از قوم پشتون را در این اداره جابه‌جا کنند (روزنامه اطلاعات روز: ۱ دلو ۱۳۹۷).

۷-۴-۳. نابودی هویت‌های اقوام دیگر

گذشته نشان می‌دهد که چهار قوم عمده افغانستان شامل «تاجیک»، «پشتون»، «هزاره» و «ازبک» به خاطر تعصب‌های قومی، از سال‌های دور درگیر نبردهای متعدد و خونین بوده‌اند. زمامداران ملی و محلی افغانستان در دهه‌های گذشته، اقدام‌های متعدد و حیرت‌آور را از غصب زمین‌ها گرفته تا جرمه نقدی و آموزش اجباری زبان پشتو برای به حاشیه‌راندن دیگر اقوام انجام داده‌اند. مدارس برخی مناطق تاجیک و هزاره‌نشین که به زبان دری یا فارسی اصیل حرف می‌زدند، تا ۵۰ سال قبل، تنها مجاز به آموزش زبان «پشتو» بودند و از سال ۱۳۱۸ خورشیدی، برای کارمندان وزارتخانه‌ها، بانک‌ها و سایر دستگاه‌های دولتی افغانستان به صورت اجباری دوره‌های آموزش زبان پشتو گذاشته شده است.

«محمدگل مهمند»، معاون والی بلخ در زمان زمامداری «امان‌الله خان»، یکی از شاخص‌ترین مسئولان افغان برای به حاشیه‌راندن اقوام غیر پشتون در زمان حاکمیت بر بلخ، بیش‌تر نام‌های جغرافیایی منطقه

را از فارسی به پشتو تغییر داد. تغییر نام‌هایی «چارباغ گلشن» به شینکی، «چهل ستون» به غندان، «آدینه مسجد» به چاریولک، «سمرقندیان» به زرغون‌کوت، «دلبرجین» به شلخی، «کدوخانه» به باندگی و «ده دراز» به غشی از جمله آن‌ها است. دانش‌نامه «ویکی‌پدیا» نوشته است که در ولایات «بلخ»، «جوزجان»، «سرپل» و «فاریاب» هر فرد بومی که نام اصلی این مکان‌ها را بر زبان می‌آورده، مشمول جریمه نقدی می‌شده است (شفقنا، ۱۳۹۴: ۱). از آن‌جا که زبان یک قرارداد اجتماعی است که افراد را در فهم ارتباطات و اندیشه‌ها کمک می‌کند، تصور کنید «سمرقندیان» تبدیل شد به «زرغون‌کوت» و یا برعکس آن «زرغون‌کوت» تبدیل شد به «سمرقندیان»، این چه دردی از ما را دوا می‌کند؟ آیا تغییر نام یک منطقه در مزارشریف سبب کاهش فقر در نورستان، خوست و یا بامیان می‌شود؟ آیا داشتن ۴ وزیر صادق، توانا و باخرد بهتر از ۲۰ وزیر دزد که سیاست‌های قومی را تطبیق کنند، نیست؟

۴-۴-۷. حاکمیت انحصاری قومی

این سیاست‌ها چیزی نیست جز ناخردی که روند پیشرفت و توسعه کشور را دچار مشکل نموده است. با وجود آن‌که چهره‌هایی از اقوام مختلف افغانستان در تیم سیاسی اشرف غنی مشاهده می‌شوند؛ اما منتقدان رئیس جمهوری می‌گویند وی در دوره حکومت وحدت ملی نشان داد که تمایل شدید به انتصاب‌های قومی دارد. انتخاب‌نشدن افراد کارکشته نظامی به دلیل آن‌که اغلب از قوم هزاره و تاجیک هستند، برای تصاحب کرسی وزارت دفاع به مجلس معرفی نمی‌شوند. شهروندان تاجیک، ازبک و هزاره می‌گویند: با وجود ادعای همگان به توانایی‌های جنرال‌های هزاره برای تصاحب کرسی وزارت دفاع، آنان تنها به دلیل قومیت خود از این سمت دور مانده‌اند؛ از آن‌جا که پیوند قومیت^۱ به معنای سنتی آن با ساختار قدرت سیاسی ریشه‌های تاریخی دارد.

پژوهش‌گران رابطه قومیت و قبیله با قدرت سیاسی، تاریخ معاصر افغانستان را عمدتاً از دوره احمدشاه درانی بررسی می‌کنند که تا هنوز کماکان ادامه یافته است. مشارکت سیاسی اقوام در دهه شصت بیش‌تر توسعه یافت. در ترکیب قومی حزب حاکم دموکراتیک خلق، تاجیک‌ها بزرگ‌ترین سهم را داشتند، هزاره‌ها تا مقام نخست‌وزیری رسیدند و ازبک‌ها هم به قدرت سیاسی و نظامی انکارناپذیری دست یافتند. این وضعیت کم و بیش تا سال ۱۹۹۶ ادامه یافت و با ظهور گروه طالبان یکبار دیگر ساختار تک‌قومی قدرت بر کشور حاکم شد و برای پنج سال ادامه یافت. با فروپاشی حکومت طالبان، مشارکت اقوام در ساختار قدرت برای حل تنش‌های قومی در نشست بن به رسمیت شناخته شد. محوریت تاریخی و نیرومند قومیت در ساختار قدرت سیاسی در افغانستان، ماهیت دولت

1. Ethnicity.

را «قوم‌مدار» کرده و قومیت‌زدگی سیاست به جای شایسته‌سالاری، لایه‌های مختلف دولت را فراگرفته و نوع نگاه بازیگران نسبت به پدیده‌های سیاسی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار داده است. این مسئله تبدیل شده به بیماری مزمن سیاست قومی که در کنار عوامل دیگر زمینه‌ساز تعارض و خشونت اجتماعی در کشور شده است (آروین، ۲۰۱۳: ۱) که خود بن‌بست بزرگ را در عرصه‌های مختلف خلق کرده است.

نتیجه‌گیری

۱. هرگاه افراد جامعه به دلیل وجود گسترده خشونت ساختاری، دسترسی به قدرت سیاسی، توزیع برابر منابع، درآمدها، فرصت‌های تحصیلی و خدمات صحتی نداشته باشند یا این‌که افراد متعلق به یک زبان یا منطقه خاص و برای گروه خاص، همه امکانات فراهم باشد و برای دیگران چنین نباشد، امکانات به شکل سازمان‌یافته نابرابر و نامتوازن تقسیم شود؛ در نتیجه زمینه زندگی نابرابر را برای یک گروه در یک منطقه خاص مساعد می‌سازد. نابرابری اجتماعی، سرکوب، انحصار، سرخوردگی اجتماعی و محرومیت هستند که موجب بی‌ثباتی در کشور شده و این باورمندی را به خاطر احساس سرخوردگی، عقده شکست و حقارت در میان گروه‌های خاص خلق کرده است که نوع تسلیم در برابر یک مصیبت عمومی اجتناب‌ناپذیر پنداشته شود.

۲. خشونت ساختاری، موجب از خودبیگانگی، استعمار، استضعاف و استثمار می‌شود که در دل این رابطه سرچشمه می‌گیرد. خشونت ساختاری با جریان‌های نظام‌مندی مرتبط است که طی آن‌ها ساختارها یا نهاد‌های خاص اجتماعی مانع از آن می‌شوند تا افراد استعدادها و قابلیت‌های بالقوه خویش را به طور کامل شکوفا سازند؛ در نتیجه صلح سراسری با خطر روبه‌رو می‌شود.

۳. افغانستان در ابعاد بسیار گسترده از خشونت ساختاری رنج می‌برد و منشأ جنگ‌ها که میلیون‌ها کشته، زخمی و معلول از خود به جا گذاشته است، همین مسئله است. در حقیقت، نابرابری، فقر، قوم‌گرایی، عقب‌ماندگی و غیره از ضعف اجتماعی، بی‌کفایتی، خودکامگی رهبران و سیاست‌مداران خودسر سرچشمه گرفته و نبود دانش و استعداد لازم برای اداره و مدیریت کشور، برخورداری از روحیه ضد توسعه و پیشرفت، مترادف دانستن روند توسعه با ترویج فاحشه‌گری، گسترش فرهنگ غربی و بی‌دینی همانند یک نیروی مخرب و بازدارنده عمل می‌کنند که نتیجه آن چیزی نیست جز افتادن به دام فقر و بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی.

۴. راه‌حل برای رفع خشونت ساختاری، عدالت اجتماعی است. عدالت به معنای تساوی مطلق و برابری همه‌جانبه نیست؛ بلکه ایجاد شرایط برای همه به طور یکسان، رفع موانع برای همه به طور

یکسان و ایجاد توازن و تعادل که مانع انحراف، برخورد و سقوط جامعه شود، می‌باشد و این به معنای ختم خشونت ساختاری در یک جامعه است.

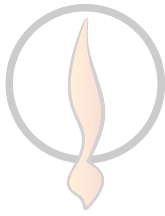
ایجاد شرایط یکسان برای همه، ختم تفکر تجاوز بر حقوق دیگران که زمینه انفجار اجتماعی را فراهم می‌کند، رساندن حق به صاحبانش بدون تبعیض بین افراد، نژادها، مذاهب، جنسیت و... رساندن اکثریت و اقلیت‌های اجتماعی به طور مساویانه به حقوق لازمه انسانی‌شان، ختم زمینه‌های نارضایتی که عقده‌ها را به انفجار تبدیل کرده و چرخ زندگی جامعه را خوابانده و در چندین دهه گذشته باعث فروریختن پایه‌های لرزان حکومت‌ها شده است، فهم عدالت اجتماعی به عنوان تنها راه حل بحران کشور حتی برای صاحبان قدرت که منافع آنان از تصرف و تملک حقوق دیگران به دست آمده و پایان دادن به انحصارگرایی از جمله پیشنهاداتی‌اند که اگر عملی شود، سبب رسیدن هر فرد به حقوق لازمه‌شان شده، رضایت وجدان‌ها و به کار افتادن استعدادها را در پی دارد که در نهایت به تشریک مساعی در پیشبرد امور اجتماع منجر و باعث دوام حکومت‌ها و آبادی کشور شده و افغانستان را از بحران، بدبختی، فقر، جنگ و خشونت بیرون خواهد کشید.

منابع

۱. آروین، ایوب، «قومیت و ساختار قدرت سیاسی در افغانستان»، وبسایت بی‌بی‌سی فارسی، ۱۰ نوامبر ۲۰۱۳، قابل مشاهده در لینک زیر: http://www.bbc.com/persian/afghani-stan/2013/11/131109_k02-afghanistan-etni-cities-political-power-2
۲. آشوری، داریوش (۱۳۹۷)، دانش‌نامه سیاسی، تهران، نشر مروارید.
۳. غلامرضا علی‌بابایی و بهمن آقایی (۱۳۹۱)، فرهنگ علوم انسانی.
۴. بیری گنبد، سکینه، مروری بر مطالعات صلح در جهان، ۲۲ سپتامبر ۲۰۱۳.
۵. بخشی، علی‌آقا و مینو افشاری‌راد (۱۳۸۹)، فرهنگ علوم سیاسی، تهران، انتشارات چاپار، چاپ سوم.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۲)، آموزش دانش سیاسی، تهران، انتشارات نگاه معاصر، چاپ پنجم.
۷. بوتول، گاستون (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی جنگ، ترجمه هوشنگ فرخجسته، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. جاوید، رحمان‌علی (۱۳۹۷)، «موانع فرهنگی تحقق صلح در افغانستان»، قابل مشاهده در لینک زیر: <https://www.ailrc.org.af/home/artical/1930>
۹. صبوری خسروشاهی، حبیب، «علل عقب‌ماندگی کشور»، روزنامه افغانستان، ۱۰ میزان ۱۳۹۲، قابل مشاهده در لینک زیر: http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_

۱۰. صلح [/https://fa.m.wikipedia.org/wiki/صلح](https://fa.m.wikipedia.org/wiki/صلح)
۱۱. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۲. عبدالله خانی، علی (۱۳۸۹)، نظریه‌های امنیت، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی و تحقیقاتی بین‌المللی لبرار معاصر.
۱۳. فیشر، سیمون و دیگران (۱۳۹۱)، کار با منازعه: مهارت‌ها و راهبردها برای عمل، ترجمه رحمان‌علی جاوید، مرکز ملی تحقیقات پالیسی پوهنتون کابل.
۱۴. قومیت در افغانستان آرام‌آرام رنگ می‌بازد/ جبر تاریخی یا عبرت از گذشته، وب‌سایت شفقتنا، ۲۴ عقرب ۱۳۹۴، قابل مشاهده در لینک زیر: <https://af.shafaqna.com/FA/91850>
۱۵. گیلنزر، آنتونی (۱۳۷۹)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی، چاپ ششم.
۱۶. واعظ، سامعه، «صلح»، وب‌سایت اینترنتی کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۰ نوامبر ۲۰۱۳.
۱۷. هاروند لاسکی و ژوونل، نقل از فرهنگ جاسمی، گوتنبرگ، ۱۳۵۸.
18. Alison Milofsky, Brie Loskota and Aubrey Cox, *Generation Change Trainer's Manual*, United States Institute of Peace, 2019, p 42.
19. Antonia Giustozzi, *Justice and State-Building in Afghanistan: State VS. Society VS. Taliban*, the Asia Foundation, 16 August, 2012.
20. Antonio De Lauri, *Access to Justice and Human Rights in Afghanistan*, Springer Science Business Media Dordrecht, 26 April, 2013.
21. Baxter, Craig, *Library of Congress Country Studies on Afghanistan*, Chapter 1, archived from the original on 24 September 2012.
22. Chris Willott, *the Scale and Impact of Inequality*, the Medical Peace Work Textbook, 2nd Edition, UK London, 2012, p 25.
23. Colonel Robert Hanley, *Ethnic Violence, Impact on Afghanistan*, U. S. Army War College, April 8, 2011, pp 10-11-12.
24. Council of Europe, *Convention on Preventing and Combating Violence against women and Domestic Violence*, Treaty Series No 210, 2011, <https://eige.europa.eu/thesaurus/terms/1334>
25. Elizabeth Lewis, *What is Structural Violence?* website thought co, 13 September 2018, <https://www.thoughtco.com/structural-violence-4174956>
26. Griffin, Luke, *the Pre-Islamic Period*, Afghanistan Country Study, Illinois Institute of Technology, 14 January 2002.
27. Human Rights Watch, *Afghanistan Crisis of Impunity: The Role of Pakistan, Russia, and Iran in Fuelling the Civil War*, New York: Human Watch, July 2001, p 11, <https://www.hrw.org/reports/2001/afghan2/Afghan0701.pdf>
28. Hussain Haqqani, "The Ideologies of South Asian Jihadi Groups," *Current Trends*

- in Islamist Ideology Volume 1, 2005, <https://www.hudson.org/research/7156-current-trends-in-islamist-ideology-volume-1>
29. Incremental Peace In Afghanistan Published by Conciliation Resources, June 2018.
30. Noah Coburn, Afghanistan: The 2014 Vote and the Troubled Future of Elections (London: Chatham House, 2015), https://www.chathamhouse.org/sites/default/files/field/field_document/20150319Afghanistan2014VoteCoburn.pdf
31. Omer Sadri, "Understanding War in Afghanistan: Politics, Culture and Social History," Fair Observer, October 14, 2014, http://www.fairobserver.com/region/central_south_asia/understanding-war-in-afghanistan-politics-culture-and-social-history-65324/
32. Philipp Munch, Local Afghan Power Structures and the International Military Intervention, Afghanistan Analysts Network Report, 3, 2013.
33. Robert D. Kaplan, Soldiers of God: With Islamic warriors in Afghanistan and Pakistan (New York: Knopf Doubleday Publishing Group, 1990), 115.
34. Salvage J and Row son M, Structural Violence and the underlying causes of violent conflict, published in UK by Med act, 2012.
35. Timeline: Soviet war in Afghanistan, BBC News, February 17, 2009, <http://news.bbc.co.uk/2/hi/7883532.stm>
36. United Nations Assistance Mission in Afghanistan (UNAMA), Afghanistan Annual Report on the Protection of Civilian in Armed Conflict: 2016 (Kabul: UNAMA, 2017), https://unama.unmissions.org/sites/default/files/protection_of_civilians_in_armed_conflict_annual_report_2016_final280317.pdf
37. Yahia Baiza, Afghanistan in the whirlwind of US-Russia rivalry in Central Asia, Cambridge Journal of Eurasian Studies, 29 November, 2017.
38. Youth & Consequences: Unemployment, Injustice and Violence, Mercy Corps, 2012.



بنیاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴